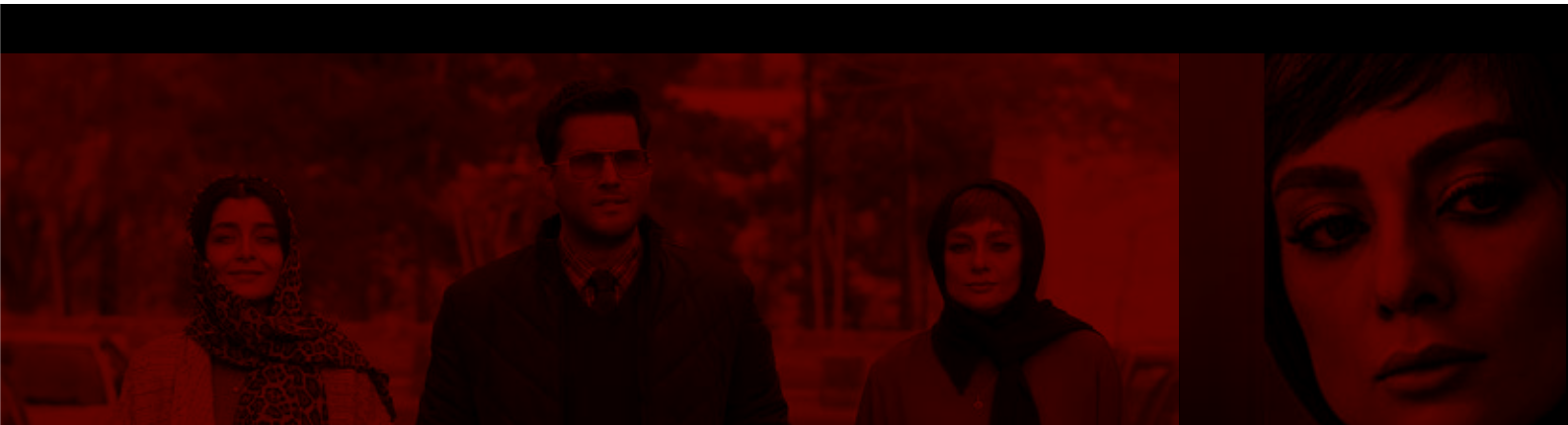




و ناخواسته بوده است - نبرد با تمایلات لثیم (پست) درون شخصیت هایش بدانند. با این ادله میتوان تشخیص داد همانطور که مخاطب با حرکات رنجور و علیل دوربین و اسلوموشن‌هایی پریشان حال؛ شخصیت قصه را در حین گروگان‌گیری، نزاع و باغی‌گری و یا ولنگاری و خیانت به ناموس و خانواده دنبال میکند؛ عملاً افزون بر ریختن قیچ و پیامد کربه آن عمل به منزلت تصاویری که همدردی با مجرم را عینی میکنند دلش برای خاطی میسوزد و سعی میکند که جرم آنان را برای خود ندید بگیرد.

عجیب، پرسش بر انگیز و کمیک است که چطور فیلمنامه‌نویس و کارگردان به این نگاه رسیده‌اند که با توجیه این امر که چون شخصیت‌ها دل دارند و عاشقی میکنند باید به دور از تمامی قوانین، ارزشها و هنجارها و با چشم پوشی بر تک‌تک تفرقه‌های قانونی، عرفی و منطقی تمامی فسق و فجور و هرزگی‌هایشان مورد ترحم و رقت قرار گیرند! گویی بن‌مایه اثر ضد خانواده است و کالبدش در مسیر روایت ضدانسانی‌اش چیزی غیر از آتش حسد و کینه در میان شخصیت هایش را لهیب نمی بخشد؛ نیکی، گذشت و مهربانی کم یا مفقود شده است.

دغدغه شخصیت‌ها چیزی جز ناک‌اوت کردن یکدیگر نیست و اسکلت اثر با شخصیت‌هایی که هر کدام باید جواب تبهکاری‌های خود را پس دهند سمپات میشود و معمولاً در تلاش است که محض خالی نبودن عریضه، موسیقی‌های متنی تهی را به اثر تحمیل کند تا بیشتر به گام‌های شخصیت کمک کند تا عرض راهرو به در ورودی را برای عبور از پله‌ها، سرسراها و اتاق‌های داخلی که معمولاً بر انسانها سایه انداخته‌اند طی کند.

در سر هیچ‌کدام از شخصیت‌های



چوب دوسر سوزی است که برای مخاطب معنای دلدادگی را همسو با موازینی حائز چارچوب تلقی میکند؛ به همین علت است های فاسد که تاکنون بسان دیگر شخصیت قصه به هدفش نرسیده است

سریال «دل» بذر نیکی و مصلحت‌اندیشی پرورش نیافته است که آنها را حتی المقدور شخصیتی خاکستری جلوه دهد؛ گویی همه مهر و محبت‌هایی که میکنند از فرط رسیدن به خواسته‌ها و نیت‌های شیطانی و پلشت‌شان است که هیچ فرایند و روند ملموس و فرمیکی ندارد. «دل» نه کنش و انگیزه روانی شخصیتش را برای مخاطبش ملموس میکند و نه واکنش و پیامدهای آن را. نه تقیدی زمان‌مند دارد و نه تعهدی مکان‌مند!

ذات مجموعه «دل» - نه عشق - بلکه هوس است، مساله و دغدغه دیگری نیز نمیتواند داشته باشد و در یک متجارب انسانی‌هایی بی درد و رنج، شکم سیر و کاپیتالیست صرفاً بوالهوسی را توجیه میکند و روایتش فرسنگ‌ها از عشق دور است. اساساً عشق آرامش، دوستی، متانت، فروتنی و حجبی را به همراه می‌آورد که توأمان با لذتی از تکامل در معشوق، عاشق را مطیع معشوق ساخته و به پالایش و تهذیب روح میبرد؛ چنانچه عاشق با شکوه و سروری درونی ریاضت‌طلبانه، سالک راه عاشقی میشود. از ارکان تکنیکال سریال نظیر تیتراژ متظاهرانه بی‌روح، سرد و تختش گرفته تا اجزای مهم خانواده چون پدر آرش - «اتابک سینتا» - با بازی قابل قبول بیژن امکانیان که مجمل شخصیتی است که آتش زیرخاکستر است و شکیبایی و بردباری خود را همچنان در مقام پوشش حفظ کرده است تا بتواند پازل تئوری توطئه خود را از قضا با زنی که خود در کشمکش نزاع با شوهر اوپاشش است تکمیل کند. در قطب مخالف او همسرش که مادر «آرش» است، با بازی تک‌بعدی، شروانه و قابل‌تأمل نسرین مقانلو بی هیچ تمهید و نشانه‌ای از جانب پدر مفلوک و زمین‌گیرش مبنی بر اینکه به شوهرش «اتابک» سخت بگیرد، چپ و راست شوهرش را خوار و

خفیف کرده و در نهان حرف‌هایی را بسان عروسک خیمه‌شب‌بازی به او میگوید که خود را آشکارا بلا تقصیر و مظلوم جلوه دهد... چرا؟... چه نفعی از این عمل میبرد و با چه پشتوانه‌ای اینچنین کمر به اجرای حکم نادیده پدر علیش بسته است که حتی ذره‌ای خم به ابرو از کوچک کردن شوهرش - که مثلاً عاشقش است - نمی‌آورد؟ از آن طرف متن فیلمنامه (در حکم اجرا) از اواسط روایتش «آوا» را با بازی سطحی و بی‌پیرایه و تفنن یکتا ناصر وارد جریان کرده تا مثلث عشقی [آرش، رستا، نکبسا] را - با ورود شخصیت بی‌قید و دمدمی مزاج «رابی» و شخصیت سفیه، پلید و روباه صفت «آوا» - تبدیل به یک پنج‌ضلعی بی‌جان‌های کند که همه شخصیت‌هایش هیچ بُعدی غیر از هوس و تمامیت‌خواهی پارتیزان‌شان که گویی ماهیت این میل پیشتر جنسی است تا احساسی و عاشقانه نداشته باشند. شخصیت «آرش» با بازی خوب حامد بهداد چوب دوسر سوزی است که برای مخاطب معنای دلدادگی را همسو با موازینی حائز چارچوب تلقی میکند؛ به همین علت است که تاکنون بسان دیگر شخصیت‌های فاسد قصه به هدفش نرسیده است.

«دل» در سیالیتی آغشته به هوسی سترون گرفتار است؛ به هیچ چیزی غیر از میل و هوسی نوجوانانه و خام - که با پوشش دل و احساس عشق را ننگین میکند - پایبند نیست و توهینی مستقیم به وقت، شور و شعور مخاطبی است که هرآنچه از سریال دنبال کرده است نه برای او طرح مساله و دغدغه‌ای زیستی کرده است و التیام بر زخم‌های نهان مردمی (پسا زبانی فرمیک، هنری و سینمایی) گذاشته است و نه مخاطب توانایی برقراری ارتباط با دوربین بی‌هویت ضد ارزشی و ضد شخصیت سریال را دارد. این یک جهان بسیار منفعت‌طلبانه و حتی ضدانسانی است که کش دار و نامربوط ادامه پیدا میکند.

